

تاملی بر جایگاه کنونی نیروهای دموکراتیک

نوشته قدوس زریر

وضعیت کنونی افغانستان مبین آنست که نیروهای دموکراتیک نقش خود را در رخدادهای جاری کشور از دست داده و به حاشیه رفته اند. برای جستجوی دلایل بروز چنین حالت ضرور است تا به روند از سرگیری فعالیت این نیروها بعد از کنفرانس بن و سروسامان بخشیدن دور دوم حاکمیت مجاهدین در سال 2002 نگاهی افکنده شود. درینجا ارایه کروئولوژیک حوادث منظور این نگارش نیست بلکه سعی به عمل می آید تا در حد مقدور چگونگی احیای فعالیت تشکل های دموکراتیک و جریان پیشرفت بعدی آنها بصورت مختصر مورد بررسی قرار گیرد.

19 سال پیش همینکه امریکا و دیگر کشورهای غربی سرنوشت جامعه افغانستان را از طریق کنفرانس بن به مجاهدین سپردند، انکشاف اوضاع در مسیر خلاف منافع مردم بروشنی قابل پیش بینی بود. جامعه جهانی به پند معروف در فرهنگ فارسی «آزموده را آزمودن خطاست» بی اعتنایی کرده گذاشت که امریکا منافع آزمندانه خویش را دنبال نموده مسببین اصلی تباهی کشور را بار دیگر بر چکاد مردم مسلط سازد. در آنوقت نفرت مردم در برابر جهادی ها و طالبان بستر مناسبی برای انسجام دوباره نیروهای دموکراتیک و بسیج آنها در یک جنبش سراسری برای مبارزه برضد جنایت و جهالت محسوب می گردید که با تاسف فراوان مورد استفاده قرار نگرفت و فرصت گرانبهای محصول شرایط آزمون از دست رفت.

نیروهای دموکراتیک در آن برهه از ظرفیت عظیمی بهره مند بودند. این ظرفیت از نظر آمار بادر نظر داشت نیروها در داخل و خارج کشور حدود بیشتر از دوصد هزار نفر را در بر می گرفت که مشمول اعضای سابق ح د خ ا، جریان پیشین دموکراتیک نوین، سازا و دیگر سازمان های ملی و ترقیخواه می گردید. علاوه بر آن بیشتر این افراد هنوز در سن جوانی یا میانه عمر قرار داشته از توانایی کافی فکری و جسمانی بهره مند بودند. اگر آنها بنابر پیشینه روابط دشوار باهمدیگر در یک تشکل واحد گرد هم نمی آمدند دست کم می توانستند حساسیت شرایط را درک نموده نیاز زمان را مبنی بر دفاع از منافع مردم بر ناسازگاری های ذات الیینی ترجیح دهند و فعالیت های خویش را نخست در سه - چهار سازمان بر اساس خط اندیشه ای مربوط منسجم نموده بعد در یک جبهه متحد تجمع نمایند. چنین کارکرد بدون تردید زمینه را برای ظهور یک گزینه موثر در رقابت سیاسی با تنظیم های جهادی بوجود می آورد و نمی گذاشت که صحنه سیاست کشور در اختیار کامل جهادی ها قرار گیرد. اما بیشترین این نیروها در حالیکه سمتگیری کشور بسوی بی نظمی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را پی می بردند از گذشته خود و حاکمان جدید نیاموختند، رسالت تاریخی خود را به فراموشی سپردند، درگرو آشفتگی های فکری محصور ماندند و راه گریز از مسئولیت در برابر میهن را برگزیدند.

بقول رودکی: هرکه ناموخت از گذشت روزگار نیز ناموزد زهیچ آموزگار
اجزای متشکله ظرفیت عظیمی که می توانستند با اتخاذ گامهای هماهنگ در درازمدت مسیر انکشاف حوادث را تغییر دهند پراکندگی و تک روی اختیار کردند. حکومتگران جهادی نیز سعی نمودند تا در میان نیروهای مترقی تشنت و افتراق را دامن زده از انسجام آنها جلوگیری نمایند. بدینترتیب شماری بدون محاسبه و ارزیابی شرایط ناشی از وضعیت جدید فریفته احراز مقام در رژیم تازه تعبیه شده گردیده پی حاکمان جهادی رفتند. تعدادی ازین شمار به حمایت مجاهدین به پارلمان جهادی راه یافتند و تعدادی در مقام های دولتی گماشته شدند. اینها به چنین عمل ناپسند نیز اکتفا نموده در امتداد این کجراهه با مجاهدین پیمان سیاسی بستند و بدیوسيله خود را حقیر و مکتب ترقیخواهی را بدنام ساختند.

روند ایجاد تشکل های سیاسی از بدنه چپ پیشین بعد از استقرار رژیم کنونی چندین سال به طول انجامید. در ابتدا اکثریت وسیع بازمانده های احزاب و سازمان های چپ دیروز حالت انتظار اختیار نموده جسارت تبارز هویت سیاسی خویش را نداشتند. گذر از مرحله و هم و تردید چهار - پنج سال را در بر گرفت تا سازمان ها یکی پی دیگر پیدایش خود را به آگاهی عامه رسانیدند. تنها تعدادی از اعضای سابق ح د خ که رسالت خود را در برابر میهن درک نموده بودند در سال 2000 میلادی قبل از سقوط طالبان سکوت تقریباً ده ساله را برهم زده از سرگیری مبارزه دادخواهانه را اعلام نمودند و نهضت آینده افغانستان را به عنوان یک تشکل چپ دموکراتیک بنیاد نهادند. شماری از همزمان دیروز اعضای این سازمان بجای همکاری در جهت گسترش و تحکیم جنبش دفاع از منافع انسان کار و زحمت، تا آنجا که توانستند علیه آن تبلیغ سوء نموده و چندین سال متواتر تلاش ورزیدند تا فعالیت های این سازمان را تخریب نمایند.

در گرماگرم پروسه حزب و سازمان سازی تنها از جناح های خلق و پرچم ح د خ بیشتر از ده سازمان ظهور نمود که علاوه بر مناسبات جناحی، دلبستگی و تمایل به افراد معین از حلقه رهبری دیروز حزب، هواخواهی رهبران سابق، تمایلات قومی و زبانی و دیگر ویژگی های نه چندان کاربر مشخصه ای بروز این سازمان هارا تشکیل می داد. شماری از این سازمان ها در فقدان اندیشه مشخص سیاسی قد علم کردند، شماردیگر پیروی از مصالحه ملی حزب وطن را در سرخط کار خویش قرار دادند و شماری هم به تبلیغ بازار آزاد پرداختند که موازی با آن تعدادی عدالت اجتماعی را نیز به این بازار افزودند. تشکل آخر در آغاز فعالیت با وجود رکلام عدالت اجتماعی هر نوع تعلقیت خود را به طیف چپ کتمان می نمود تا اینکه بعد از سپری نمودن مقطع تزلزل، در حالیکه در شیوه برخوردش با رخدادهای سیاسی از «چپ» فاصله داشت، خود را نیز چپ دموکراتیک می نامید. برداشت نادرست از واژه چپ باعث شد تا همین تشکل و تشکل های مشابه نهضت آینده افغانستان را به چپ گرایی و افراط متهم سازند.

مبهرن است که چپ بصورت خودکار مترادف سوسیالیزم یا تحقق مستقیم اندیشه های مارکس نیست بلکه مطابق به شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشورها زمینه های تطبیقی می یابد. هرکه چپ را صبغه ایدئولوژیک دهد از چپ چیزی نفهمیده است. معنی چپ استادن در صف عدالت است و هر نیروی سیاسی که نه شعارمنشانه بلکه صادقانه برای عدالت اجتماعی و دفاع از منافع اکثریت جامعه می رزمد یک نیروی چپ است.

شرایط افغانستان از پی ایجاد رژیم کنونی که تا حال تغییرات محسوس مثبتی در آن به ملاحظه نمی رسد مبین ظهور یک نظام سیاسی فاسد، قشر نوحاسته از جنگسالاران جهادی، مافیای تریاک و زورمندان محلی بود که بازماندگان چپ دیروز می توانستند در هماهنگی با همدیگر بی آنکه واژه چپ را وسیله رویارویی در برابر هم سازند مبارزه خویش را در راستای مقتضیات همان شرایط متمرکز نمایند. حتی با داشتن سواد عادی سیاسی می شد به نتیجه رسید که چپ افغانی نه چپ کلاسیک بلکه ناشی از نیازمندی های جامعه افغانستان بود و نباید سوءتعبیر می گردید. حالا به قول معروف تیری که از کمان رها شد و فرصتی که فنا شد برگشت ناپذیر است.

تعدادی از این احزاب و سازمان ها در سالهای اخیر تلاش بخرچ دادند تا باهم کنار آمده به وحدت تشکیلاتی نایل شوند که به استثنای موارد اندکی نتوانستند به نتیجه دلخواه برسند. دلایل عدم دستیابی به وحدت را می توان چنین توضیح نمود: در میان وحدت خواهان تصویر روشن از گذشته و اتفاق نظر پیرامون عوامل شکست حاکمیت حزب وجود نداشت. اکثر اعضای سازمان های وحدت خواه مبتلا به ضعف اندیشه بوده توانایی تحلیل و برررسی وضعیت را نداشتند که در نتیجه قادر نشدند وقایع سیاسی آن سال ها را دقیقاً درک نمایند و مبتنی بر آن فعالیت های خویش را تنظیم کنند. آنها هرکدام سعی می نمودند تا برداشت خود از حوادث را بر جانب مقابل بقبولانند. از سوی دیگر در میان این سازمان ها گرایش ادغام یکی در دیگری و تحمیل رهبری شخص معینی بر دیگران به ملاحظه می رسید که در نهایت رسیدن به تفاهم را ناممکن می ساخت. اضافه بر آن خودپسندی شماری از افراد بانفوذ درین سازمان ها تلاش های وحدت خواهی را به ناکامی سوق داد.

بازماندگان جریان سابق دموکراتیک نوین که بعد از پراکندگی در همان دهه آغاز فعالیت، دیگر هیچگاهی به تشکل و انسجام دوباره توفیق نیافتند تمام بیست سال اخیر را در نوشتن خاطرات و زشت گویی به نشانی «خلقى ها و پرچمی ها» سپری کردند.

سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا) که بعدها در اتحاد با تعدادی از روشنفکران، حزب آزادگان افغانستان نامیده شد و برخی از تشکل های مربوط به اعضای پیشین ح د خ ا باوجود گفتگوهای چندین ساله نتوانستند پیرامون همکاری متقابل به تفاهم برسند.

شماری از اعضای سابق حزب نیز بعد از فروپاشی حاکمیت اگر در کشور ماندند یا مهاجرت کردند، به دلایل مختلف گوشه نشینی اختیار نموده از فعالیت های سیاسی کنار رفتند.

تکرار احسن خواهد بود اگر تذکر یابد که در صورت تفاهم و همکاری سه جریان نامبرده در بالا (اعضای پیشین ح د خ ا، جریان دموکراتیک نوین و سازا) رخداد های دو دهه اخیر کشور در سمت کاملاً متفاوت انکشاف می یافت و احتمالاً وضعیت کنونی که بیانگر از هم پاشیدگی در تمام عرصه های زندگی و بازگشت دهشت به قدرت است بروز نمی کرد.

نتیجه آنست که حالا بعد از 19 سال، جنبش ترقی خواهی کشور در اثر اشتباهاتی که پیهم مرتکب گردید به دشواری نفس می کشد. نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه همین اکنون در میدان سیاست حضور فعال ندارند و اگر وضع بدین منوال ادامه یابد نابودی تدریجی در انتظار آنها خواهد بود.

جای خالی روشنگری و مدنیت گرایی در مکاتب و دانشگاه ها را مبلغین جهالت و عقبگرایی اشغال نموده اند. نسل جوان بویژه مکتبی ها و دانشگاهی ها در اثر نبود الگو و رهنمای که از متانت و استواری در اندیشه و عمل بهره مند باشد، راه انسجام خود را تا هنوز نیافته است که بدینوسیله خطر فرود کامل این نسل به دام افکار متحجر و ضد تمدن دور از وقوع نیست. بدینصورت راه نسل جوان و سرنوشت آن در هاله ابهام است.